

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۶

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## امر پنجم: مشتق

### اختلاف مشتقات در مبادی:

بحث در قسمتی از فرمایش آقای آخوند بود. ایشان فرمود که مشتقات بدون این که در هیأت متفاوت باشند، در ماده (و به تعبیر ایشان در مبدأ) دارای تفاوت‌هایی هستند که این تفاوت‌ها ممکن است ما را به این اشتباه وا دارد که بگوییم: برخی از مشتقات داخل در محل نزاع و برخی خارج هستند. ما به پشت پرده این سخن اشاره نمودیم و گفتیم ایشان معتقد است که با وجود این که تلبس و انقضای همه مشتقات به یک صورت نیست، بلکه تلبس برخی به فعلیت (مانند آکل و شارب) و تلبس برخی دیگر به غیر آن است (مانند تاجر)، این اختلاف، منجر به اختلاف به در محل نزاع نخواهد شد. پس از این نیز، به سخن مرحوم نایینی اشاره کردیم.

هم‌اکنون قصد داریم نقدهایی<sup>۱</sup> که به سخن مرحوم آخوند (در عین متانت آن) وارد است بیان نماییم.<sup>۲</sup> باید گفت که دست‌کم دو اشکال بر این سخن وارد می‌باشد.

۱. ایشان بیان فرمودند که منشأ اختلاف در مشتقات، اختلافی است که از مبادی آن‌ها به مشتقات سرایت نموده است. حال آن‌که ما از باب نمونه مواردی بر می‌شمیریم که این چنین نیستند: مفتاح (به معنای کلید) و منشار

---

<sup>۱</sup> . نقد الزاما به معنای انتقاد نیست. درست است که گاهی در فارسی گفته می‌شود «نقد و بررسی»؛ اما در عربی، کلمه نقد، به تنهایی تمام این معنا را پوشش می‌دهد. با این حال، در مورد بحث، همان انتقاد مدنظر ما می‌باشد.

<sup>۲</sup> . آنچه باعث می‌شود که به بررسی این بیانات پردازیم، با وجود این که در این دوره قصد داریم به جز در موارد لزوم، با کلمات علما درگیر نشویم، جهاتی است که در آن مشاهده می‌کنیم. این بحث، بحثی است که سرنوشت بحث ما را بدان گره خورده است.

(به معنای ارّه). ناگفته پیدا است که شرط صدق این دو لفظ بر مسمای آنها، متوقف بر فعلیت و تحقق نبوده و صرف شأنیت، کفایت می‌کند. به همین خاطر است که حتی به کلیدی که در هیچ قفلی فرو نرفته باشد هم، در استعمالی حقیقی، کلید گفته می‌شود؛ چراکه شرط صدق نام «کلید»، تنها شأنیت و قابلیت گشودن قفل می‌باشد و نه چیز دیگر؛ به گونه‌ای که حتی پس از استفاده مکرر از این آلت، هنوز هم آنچه به این اطلاق اعتبار می‌بخشد، همان شأنیت است. با این همه باید گفت مبدأ کلمه «مفتاح»، مطابق تقسیم‌بندی مرحوم آخوند، ذیل قسم «فعلیت» قرار می‌گیرد؛ چراکه ماده «فتح» تنها در جایی که فعلی در خارج محقق گردد صادق می‌باشد. مانند آن‌جا که اسکندر مقدونی را به جهت تصرف برخی مناطق و کوه‌نوردی را به دلیل صعود تا قله کوه، «فاتح» می‌خوانند. کلمه «منشار» نیز چنین است؛ چراکه هم به ابزار نو و هم به ابزار مستعمل اطلاق می‌گردد. این در حالی است که مبدأ آن، که «نشر» باشد، به معنای «پخش کردن» و «پهن کردن» بوده و از نوع «فعلیت» می‌باشد. این نوع مشتقات تنها زمانی منقضی می‌گردند که ذات آن‌ها از بین برود؛ مانند این‌که کلید به جهت شکستگی یا کج شدن، دیگر قفل را باز نکند. این‌جا است که نقض این کلام که گفته شود «مشتق تابع مبدأ است». حاصل می‌آید.

همین موانع، عده‌ای را به سوی خارج کردن اسم آلت از محل نزاع سوق داده است؛ چراکه مشاهده نموده‌اند که تلبس امثال «منشار» و «مفتاح» به شأنیت است و انقضایی هم ندارند. بزرگانی هم چون آقای نایینی که بر فراز قله علم اصول قرار دارند، چنین رأی نموده‌اند؛ چراکه در اسم آلت تهیاً و استعداد کافی است و همین موجب می‌شود که این نوع مشتقات فاقد هرگونه انقضا باشند و هرآنچه فاقد انقضا است، از محل بحث ما خارج می‌باشد. بنابراین، این اشکال، به قدری سنگین است که بزرگی چون آقای نایینی را منصرف نموده.

با این وجود، بررسی دو کلام مرحوم نایینی دو سخن نامنتطب در این باره به دست می‌دهد که ظاهراً غیرقابل جمع هستند. ایشان در بخشی از کتاب «أجود التقریرات»<sup>۱</sup> می‌فرماید که اسم آلت و فراتر از آن، اسم مفعول داخل در محل نزاع نیستند (چراکه اسم مفعول هم انقضا ندارد. مانند کلمه «مضروب» که ماده آن (ضرب) نه حرفه است و نه قوه؛ بلکه فعلیت است و با این وجود همین‌که شخصی کتک خورد، تا آخر عمر و حتی پس از مرگ نیز «مضروب» نامیده می‌شود؛ چراکه «اسم مفعول» به معنای «ما وقع علیه الفعل» می‌باشد؛ به خلاف اسم

---

<sup>۱</sup> . آقای نایینی دوره‌های متعدد اصول دارد که ما دست‌کم از دو دوره آن اطلاع داریم. یک دوره در کتاب «أجود التقریرات» و دوره دیگر در کتاب «فوائد الاصول» گردآوری شده است. با این همه ایشان این دو سخن را در یک دوره و در کتاب اجود بیان فرموده است.

فاعل، مانند «ضارب»، که صدق آن به صورت حقیقی، بعد از اتمام فعل «زدن»، محل بحث می‌باشد. دلیل ایشان را می‌توان در قالب قیاس استثنایی این‌گونه بیان نمود که «محل بحث در مشتقات، آن‌جایی است که انقضا متصور باشد؛ لکن در اسم آلت و اسم مفعول انقضا تصور ندارد؛ پس این دو داخل در محل نزاع نیستند»<sup>۱</sup>.

با این حال، آقای نایینی در جای دیگری از همان کتاب، می‌فرماید که مشتق، در محل بحث ما، هر آن چیزی است که قابل حمل بر ذات بوده و ذات یا ذاتی نباشد (با این سخن در پی این بیان است که تنها حملی مورد بحث است که به صورت «هو هو» باشد و امثال «زید یضرب» که در آن فعل به کار رفته است، به دلیل این‌که زید با «یضرب» این‌همانی ندارد، از محط سخن خارج می‌باشند). و پس از آن تصریح می‌فرماید: مانند اسم فاعل، اسم مفعول و اسم آلت. علاوه بر این، ایشان در کتاب «فوائد الاصول»<sup>۲</sup>، تصریح به ورود همه این موارد در محل نزاع می‌نماید و بعد می‌فرماید: این‌که برخی، مواردی را از محل بحث خارج دانسته و رأی به تفصیل داده‌اند، غلط است. در مسأله می‌بایست یا مطلقاً اخصی باشیم یا مطلقاً اعمی. بنابراین ایشان دو مرتبه قول به داخل بودن همه مشتقات را مطرح نموده است<sup>۳</sup> و حاصل این‌که یک ناهمسویی در کلمات ایشان رخ نموده است. این‌جا است که معلوم می‌گردد که این مسأله دارای یک پیچیدگی می‌باشد.

---

<sup>۱</sup> . این نوع از قیاس استثنایی مورد قبول همه می‌باشد.

<sup>۲</sup> . تقریرات مرحوم کاظمی خراسانی از درس مرحوم نایینی

<sup>۳</sup> . این سخنان ایشان را از نرم‌افزار هم اخذ نمودیم تا گفته شود که ممکن است این داده‌ها اشتباه در نرم‌افزار ثبت شده باشد. این‌که افتادگی‌ها و موارد اشتباهی در نرم‌افزار وجود دارد صحیح است؛ به همین خاطر ما به استفاده از آن عادت نکردیم؛ البته این شیوه دیگر از ما گذشته و ما کارهایمان را از قبل انجام داده‌ایم. این رسم بماند برای جوان‌ترها. با این‌که نرم‌افزار، امروزه یک ضرورت است، ولی باعث شده که طلاب دیگر کتاب‌ها را نشناسند؛ چنان‌چه یکی از اساتید به من گفت که من کتاب جواهر را نمی‌شناسم؛ یعنی اگر وارد کتاب‌خانه شوم، نمی‌دانم کدام کتاب جواهر است و کدام مسالک؛ چراکه ایشان همیشه همان صفحه مانیتور را دیده است. این خیلی ضرر است. اگر کتاب به دست طلبه باشد، می‌تواند آن را تورق نموده و با آن آشنا شود. می‌تواند قبل و بعد مطلب را مشاهده نماید. این‌که بسیاری از پرنویسی برخی از طلاب جوان در پاورقی‌ها، فاقد ارزش علمی است، منشأ در این دارد که تنها به یک صفحه نظر شده و صفحات قبل و بعد آن بازدید نشده است. وقتی آدم کتاب دستش می‌آید، بحث را و ابتدا و انتهای آن را نظر می‌کند (مگر این‌که بعضی‌ها هنگام مطالعه کتاب هم تنها یک خط را ببینند. این دیگر مشکل آن‌ها است.)؛ خصوصاً در کتاب‌هایی چون اسفار و جواهر که بالا و پایین دارند. این نرم‌افزارها، این‌ها را دیگر در اختیار شما قرار نمی‌دهند. گذشته از این مطلب، گاهی حاوی اشتباه هم هستند. چند وقت قبل، یکی از اساتید که از نرم‌افزار استفاده کرده بود، به من زنگ زد و گفت از فهم عبارتی از اجود در مانده شده‌ام؛ بعد از این‌که عبارت را برای من خواند و به کتاب مراجعه نمودم، متوجه افتادگی در متن نرم‌افزار شدم و همین باعث می‌شد که مطلب به دست نیاید. با وجود این همه انسان نباید زحمتی که به پای این نرم‌افزارها کشیده شده است را، نادیده بگیرد.

به هر ترتیب، در این بخش، تحقیق در «اسم آلت» و «اسم مفعول» را به آینده واگذار نموده و نقد سخن مرحوم آخوند را پی می‌گیریم. اشکال اول به صورت خلاصه، این است که مطلب شما با مثل مفتاح و منشار که اسم آلت هستند، تناسب ندارد.

۲. از آنجا که این اشکال توسط محقق عراقی مورد بحث قرار گرفته، زمام سخن را به ایشان می‌سپاریم: «کبرای مرحوم آخوند تمام و صغرای ایشان ناتمام می‌باشد؛ با این توضیح که بی‌شک اختلاف مشتقات از اختلاف در مبادی ناشی می‌شود و این چنین اختلاف نباید منشأ برای تفصیل بشود (کبری)؛ با این وجود هر صغرای که برای این کبری بیان گردد، قابل مناقشه می‌باشد. لذا این کبری، هیچ صغرای نخواهد داشت.» عبارت ایشان این است: «إن ما أفاده بسبب الكبری و إن كان تاما، إلا أن الإشكال في تحقق صغرياتها.»

مثلا اگر مرحوم آخوند به «تاجر» مثال بزند، که یک شغل و حرفه است، آقای عراقی خواهد گفت که آیا مصدر این مشتق (تجاره، اتجار) و افعال آن (اتجر، يتجر) نیز حرفه هستند؟ اصلا معنای «حرفه» چیست؟ آیا افعال این ماده، به معنای «تجارت می‌کند» یا «تجارت کرد» نیستند؟ معنای تجارت در «کتاب التجاره»<sup>۱</sup> لمعه، حرفه بود یا کار؟ باید گفت که «اتجار»، «اتجر»، «یتجر» و «تاجر»، با وجود اختلاف در هیأت (هیأت مصدری یا اسم مصدری، هیأت فعل ماضی، هیأت فعل مضارع و هیأت فاعلی)، همگی در مبدأ «ت ج ر»<sup>۱</sup> مشترک هستند. بنابراین می‌توان خطاب به مرحوم آخوند بیان داشت که فرمایش شما مبنی بر این که منشأ اختلاف در مشتقات، اختلاف در مبدأ است، در مثل «ت ج ر» صادق نمی‌باشد؛ چراکه این مبدأ در مصدر، فعل ماضی و فعل مضارع یک طور و در مشتق به گونه‌ای دیگر جلوه نموده است؛ حال آن که مطابق سخن شما، مبدأ واحد می‌بایست در همه موارد یا حرفه باشد، یا فعلیت.

---

<sup>۱</sup>. آن را تلفظ نمی‌کنیم تا هیچ هیأتی به خود نگیرد. به این مناسبت، باید دانست که این که از ابتدا به ما گفتند مصدر اصل کلام است و برخی دیگر گفتند که خیر، اسم مصدر اصل کلام است و نیز عده‌ای بیان داشتند که فعل اصل کلام است، آقا هیچ‌یک به صواب نرسیدند؛ چراکه هم مصدر، هم اسم مصدر و هم فعل دارای هیأت هستند. مصدر مبدأ است با هیأت مصدری و اسم مصدر نیز مبدأ است با هیأت اسم مصدری. البته ممکن است اسم مصدر هیأتش همان هیأت مصدری باشد.

از این مطالب که گذشت نماییم، چه بسا بتوان خطابی شاگردگونه<sup>۱</sup> به مرحوم عراقی داشت. سؤال ما این است که اگر این کبری، هیچ‌گونه صغرایبی ندارد، چگونه است که کبری تام می‌باشد؟<sup>۲</sup> به این بیان، معلوم است که اشکال در خود کبری است.

علاوه بر این، مناقشات لفظی دیگری نیز بر آقای عراقی وارد است که در صورت لزوم مطرح خواهد شد.

۳. آقای آخوند بیان داشتند که مبدأ گاهی فعلی می‌باشد. چنین تعبیری در کلمات مرحوم عراقی نیز دیده می‌شود. آیا «فعلیت مبدأ» تلفظ صحیحی است؟ آیا «مبدأ» می‌تواند حاوی چنین چیزی باشد؟ این که در بعضی از تعابیر آمده که «در مبدأ فعلیت لحاظ شده است.» چه میزان صحیح است؟ آیا ممکن است کسی بگوید که مبدأ مانند ماهیت است؟ چرا که ماهیت به گونه‌ای است که در آن نه وجود مأخوذ است و نه عدم. مثلاً آب یعنی این مایع؛ فارغ از این که این مایع موجود باشد یا معدوم. به عبارت دیگر، آب نه به معنای «مایع سیال معدوم» است و نه «مایع سیال موجود». نظیر آن‌جا که می‌گوییم در اعلام وجود نخواهید است؛ لذا هم‌اکنون، بعد از گذشت سال‌ها از فوت شیخ انصاری، هم‌چنان به ایشان می‌گوییم «الشیخ الانصاری قدس سره»؛ یعنی نه زنده بودن و وجود خارجی و نه مرده بودن، هیچ‌کدام شرط در این اطلاق نیستند. به عبارت دیگر معنای «الشیخ الانصاری»، آن هیکل خارجی نبوده است که اگر می‌بود، باید با رحلت ایشان و از بین رفتن بدنش، صدق این اطلاق هم زائل می‌گردید و حال آن‌که چنین نشده. بنابراین، «ضرب» هم‌چون ماهیت، فارغ از هرچیزی جز معنای خود می‌باشد. با این وجود، این که گفته شود فعلیت در مبدأ اخذ شده است، چه معنایی دارد؟ به همین جهت، می‌توان گفت که این عبارتی که در کلمات آمده، عبارت ناتمامی است.

چه بسا با این بیان، بتوان اشکال مرتفع نمود که مراد ایشان از این که فعلیت در مبدأ اخذ شده است، این نیست که مثلاً در معنای ضرب، فعلیت اخذ شده باشد؛ بلکه این است که اگر «ضرب» بخواهد در خارج محقق گردد، از جنس حرفه و استعداد نخواهد بود؛ بلکه از جنس فعلیت می‌باشد. به بیان ساده، ایشان تعبیر به «فعلیت»

---

<sup>۱</sup> . به یک معنا شاگرد با واسطه و به یک معنا شاگرد بی‌واسطه؛ چراکه استفاده از هر نوشته‌ای به معنای شاگردی مؤلف می‌باشد؛ به این ترتیب خوشحال هستیم که شاگردی کسی چون مرحوم عراقی نماییم که برای ما کمال علمی به ارمغان می‌آورد.

<sup>۲</sup> . من نه در دور سابق که حدود ۲۷ سال قبل بود و در اوج جوانی قرار داشته و فرصت‌های بسیاری پیش‌روی من بود، این را فهمیدم و نه در این دوره.

را برای تقابل با برخی از مبادی دیگر استفاده نموده‌اند که تحقق آن‌ها در خارج به صورت حرفه یا استعداد می‌باشد.<sup>۱</sup>

الحمد لله رب العالمین

---

<sup>۱</sup> . با این‌که این بیان در توجیه این تعبیر کارساز است، اما این به معنای آن نیست که بزرگان ما، به تعبیر خود دقت ننمایند.